

**Predigt zum 9. Sonntag nach Trinitatis, 17.8.2025,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK),
Pfr. Gerhard Triebe**

Philipper 3,7-11:

فیلیپیان ۳، آیات ۷ تا ۱۱:

۷ آنچه برای من سود بود، به‌خاطر مسیح زیان شمردم. ۸ بله، همه چیز را در مقایسه با شناخت پرشکوه عیسی مسیح، خداوند من، زیان می‌دانم. به‌خاطر اوست که همه‌چیز برای من زیان گردید و آنها را مانند زباله می‌شمارم، تا مسیح را به دست آورم. ۹ و در او یافت شوم، نه با آن پارسایی که از شریعت می‌آید، بلکه با آن پارسایی که از راه ایمان به مسیح است، یعنی پارسایی‌ای که از جانب خدا بر اساس ایمان عطا می‌شود. ۱۰ من می‌خواهم او را بشناسم و نیروی رستاخیزش و مشارکت در رنج‌های او را تجربه کنم و در مرگ او همانند گرم، ۱۱ تا شاید به رستاخیز از میان مردگان برسم.

ای جماعت عزیز، در زندگی مسئله بر سر این است که چه چیز مهم است، چه چیزی سود است و چه چیزی زیان. همین پرسش، همان‌طور که شنیدیم، رسول پولس را نیز به خود مشغول کرده بود: چه چیز واقعاً مهم است؟

برای کسانی که ماه گذشته کارنامه‌هایشان را دریافت کردند یا کسانی که همین تازگی امتحاناتشان را در دانشگاه پشت سر گذاشتند، احتمالاً نمره‌های خوب مهم است. زیرا از روی آنها معلوم می‌شود که آیا تمام درس‌خواندن‌ها واقعاً ارزشش را داشته یا نه. و برای یکی یا دیگری ممکن است نتیجه به‌طور دردناکی نشان داده باشد که شاید آن‌قدرها هم مهم نبوده که در بازی کامپیوتری‌اش به مرحله‌ی بعدی برسد.

برای بیشتر جوانان مهم این است که شغل خوبی به دست بیاورند و درآمد مناسبی داشته باشند تا بتوانند خانه‌ای کوچک در فضای سبز بخرند و سفرهای فوق‌العاده‌ای بروند. مهم است، البته، داشتن خانواده، دوستان خوب، غذای خوب و کلی لذت و شادی. علاوه بر این، برای بسیاری مهم خواهد بود که به‌عنوان انسانی مهربان و مسئولیت‌پذیر شناخته شوند. آنگاه زندگی ارزشش را دارد و تمام سختی‌ها و زحمت‌ها نتیجه می‌دهد.

مسئله‌ها معمولاً در پاسخ به این پرسش که چه چیز مهم است، می‌گویند: سلامتی. و سپس ممکن است اضافه کنند که مهم است انسان از نظر مالی امنیت داشته باشد و فرزندی داشته باشد که از او مراقبت کنند. آنگاه می‌توان از ثمره‌ی کار و تلاش خود لذت برد.

البته می‌توان به این پرسش که چه چیزی در زندگی مهم است از دیدگاه کاملاً مذهبی هم پاسخ داد: مهم این است که هر یکشنبه به کلیسا بروم، همیشه سهم مناسبی به کلیسا بپردازم، زندگی‌ام را طبق دستورات خدا هدایت کنم، در جامعه‌ی کلیسا فعال باشم و همیشه آماده کمک باشم. این‌طوری در نهایت حتماً جزو برندگان خواهم بود و به بهشت خواهم رفت.

احتمالاً پولس چیز دیگری هم می‌گفت. او می‌گفت: مهم این است که درست باشد. اینکه در زندگی در سمت درست باشیم و به آنچه درست است ایمان داشته باشیم، اهمیت دارد. نمی‌توانیم به سادگی از کنار آن بگذریم. آنچه درست است باید درست باقی بماند و هیچ استثنایی هم ندارد. اگر بگذاریم نظرات خاص و اقلیت‌ها راه پیدا کنند و هر کس ایمان را به شکل خودش

بفهمد، به زودی آشفته‌گی کامل ایجاد می‌شود. دیگر کسی نمی‌داند کجا ایستاده است و چه چیزی درست و مهم است.

پولس این را می‌دانست. او که این موضوع را مطالعه کرده بود، مطمئن بود که تنها آنچه را که یاد گرفته و اکنون درست یافته، صحیح است. قرن‌ها مردم او به همان شکلی ایمان داشته‌اند که دانشمندان به آن‌ها آموزش داده بودند. آن‌ها مطابق با آن رفتار کرده و کاری را انجام داده بودند که دانشمندان گفته بودند. و حالا گروهی کوچک و متفاوت وجود داشت که بسیاری از امور را به شکل دیگری انجام می‌دادند. پولس نمی‌توانست و نمی‌خواست این را تحمل کند. «از همان ابتدا با آن مقابله کنید!» بر اساس همین اصل، او آموزه‌ی جدید مسیحیت را پیگیری کرد. این برای او مهم بود. برای همین کاری کرد که می‌توانست – درست مثل همه کسانی که می‌خواهند موفق شوند و برایشان چیزی مهم است. به نظر می‌رسد او در اقداماتش علیه آنچه خرافه‌ی مسیحیان می‌پنداشت، واقعاً موفق هم بود. تا اینکه یکباره همه چیز تغییر کرد. خود خدا، همان‌طور که پولس بعدها تعریف کرده است، به او روشن ساخت: «ای پولس عزیز، تو در طرف اشتباه ایستاده‌ای.» وقتی که در مسیرش به دمشق با عیسی رستاخیز یافته مواجه شد، پولس دریافت: این عیسی که پیروانش را تعقیب می‌کردم، نه یک آدم گمراه و متکبر بود و نه مرتکب بی‌حرمتی به خدا. خود خدا در او و با او حضور داشت. خود خدا در طرف اوست. و من – من در طرف اشتباه ایستاده‌ام...

بنابراین این یک شکست سنگین برای پولس بود. آنچه او سود می‌دانست، همان‌طور که خودش می‌نویسد، چیزی جز زیان برایش نداشت. از تمام نکات مثبت در ترازنامه زندگی اش، اکنون نکات منفی پدید آمده بود، به‌گونه‌ای که او نهایتاً تنها توانست آنچه را به ظاهر نکته مثبت می‌دانست با یک اصطلاح بسیار زمخت و ناشایست از زبان دشنام بیان کند؛ اصطلاحی که در ترجمه‌ی امروزی لوثر با کلمه‌ی «زباله» به‌طور ناقص منتقل شده است. زیرا در مواجهه با عیسی رستاخیز یافته، برای او روشن شد که هیچ چیز شگفت‌انگیزتر و بزرگ‌تر از زندگی در همبستگی با این عیسی مسیح وجود ندارد؛ بله، تنها همین در نهایت پیش خدا مهم است، که آیا در این همبستگی با مسیح باقی مانده‌ایم، آیا «در او یافته شده‌ایم» همان‌طور که رسول در اینجا بیان می‌کند (آیه ۹). و این به طور متقابل نیز بدین معناست که هر آنچه ما را از این مسیح دور نگه می‌دارد، در زندگی ما تنها به‌عنوان نکته‌ی منفی ارزش‌گذاری می‌شود.

ای جماعت عزیز، آنچه رسول پولس در اینجا توصیف می‌کند، تنها تصحیح ترازنامه‌ی شخصی او در زندگی‌اش نیست. یقیناً، چنین مواجهه‌ای با مسیح رستاخیز یافته، مانند آنچه پولس پیش از دمشق تجربه کرد، احتمالاً هیچ‌کدام از ما در زندگی خود تجربه نکرده‌ایم. با این حال، کسی که پولس در آن زمان با او مواجه شد، همان خداوند کل جهان است. بدون او، نمی‌توانیم پاسخ درست به پرسش «چه چیزی در زندگی مهم است، چه چیزی سود و چه چیزی زیان است» پیدا کنیم. او این پرسش را در پایان زندگی ما از ما خواهد پرسید و آنگاه درست مانند پولس، بر اساس رابطه‌ی ما با او مشخص خواهد شد که آیا تمام تلاش‌ها ارزشمند بوده و ما سود یا زیان کسب کرده‌ایم.

با این حال، برعکس هم صادق است: اگر در زندگی‌ام تجربیات سخت زیادی پشت سر گذاشته‌ام، اگر از نظر ظاهری همه آنچه زندگی را ارزشمند می‌کند از دست داده‌ام، اگر زندگی‌ام با رنج فراوان همراه بوده و این سختی‌ها و رنج‌ها به من کمک کرده‌اند که اعتماد خود را همواره بیش از پیش تنها بر مسیح بگذارم، آنگاه دقیقاً همین تجربیات سخت هم در سمت سود زندگی من قرار خواهند گرفت – با وجود هر ارزیابی مخالفی.

حتی اگر در زندگی‌ام کاری بسیار بد انجام داده‌ام و این امر نهایتاً باعث شد درباره زندگی‌ام فکر کنم و کشف کنم که واقعاً تنها عیسی مسیح می‌تواند مرا نجات دهد و تنها اوست که می‌تواند به زندگی من معنا بدهد، آنگاه حتی این داستان تلخ هم می‌تواند به سمت سود در ترازنامه‌ی زندگی من منتقل شود.

این بدان معنا نیست که هر چیزی که ما خراب می‌کنیم، به‌طور خودکار در زندگی ما به سود تبدیل می‌شود. حتی زندگی شکست‌خورده نیز راه مطمئن رسیدن به بهشت نیست. آنچه واقعاً تعیین‌کننده خواهد بود برای اینکه در نهایت چه چیزی سود و چه چیزی زیان محسوب شود، این است که آیا آن تجربه، رابطه‌ی من با عیسی مسیح را تقویت کرده یا تضعیف کرده است. در مسیح ماندن و در همبستگی با او زندگی کردن – اگر در زندگی ما این مهم باشد، پس این چه نتیجه‌ای می‌تواند داشته باشد؟

پولس در اینجا سه چیزی را نام می‌برد که واقعاً برای او مهم است.

۱. او می‌نویسد: «اگر با عیسی مسیح مرتبط باشم، نیروی رستاخیز او را تجربه می‌کنم.» برای پولس، این نیرو مانند چیزی که ممکن است تصور شود، وعده‌ای برای زندگی پس از مرگ نیست، بلکه کاملاً برعکس است. نیروی رستاخیز، نیرو برای این دنیا است، نیرو برای زندگی است. این با آن هیجانی که برخی فکر می‌کنند برای احساس کردن خود و زندگی به آن نیاز دارند، متفاوت است. نیروی رستاخیز، نیرویی است که نمی‌پذیرد مرگ آخرین حرف را بزند و تمام روابط را نابود کند. هر جا که مرگ می‌خواهد زندگی را غیرممکن کند، نیروی رستاخیز انسان را تقویت می‌کند تا راه‌هایی برای زندگی پیدا کند، به جای اینکه مرگ را گسترش دهد. همچنین این نیروی رستاخیز کمک می‌کند تا با شکست‌ها زندگی کنیم. آیا زندگی عیسی ابتدا به ظاهر یک شکست نبود؟ کسی که از نیروی رستاخیز او زندگی می‌کند، می‌تواند با وجود شکست‌ها و همراه با شکست‌هایش زندگی کند. او لازم نیست همیشه تقصیر را به گردن دیگران بیندازد، لازم نیست خودش را رها کند، و مجبور نیست از سر ناامیدی به دیگران ضربه بزند و هر چیزی را خراب کند که موفقیت او را مسدود کرده است. نیروی رستاخیز فشار را از انسان برمی‌دارد تا همیشه همه چیز را درست و بسیار خوب انجام دهد. من مجبور نیستم همیشه برای موفقیت جنگم و در این مسیر دیگران را کنار بزنم. نیروی رستاخیز شادی زندگی را به انسان هدیه می‌دهد: حتی با یک کارنامه ضعیف، حتی پس از یک شکست. من مجبور نیستم همیشه مبارزه کنم تا ثابت کنم که بهترین و توانمندترین هستم؛ دلایل زیادی برای شادی وجود دارد، حتی اگر همه چیز آن‌طور که می‌خواستم پیش نرفته باشد – در این صورت لازم نیست شرم‌منده مخفی شوم. در این صورت می‌توانم و اجازه دارم که با شادمانی به زندگی ادامه دهم. و سپس نیروی جدیدی پیدا خواهم کرد تا دوباره تلاش کنم و کارها را به شکل متفاوت و شاید بهتر انجام دهم – نیروی جدید: نیروی رستاخیز.

۲. پولس می‌نویسد: «اگر با عیسی مسیح مرتبط باشم، در رنج او شریک می‌شوم.»

پس من با او در رنج شریک می‌شوم. زیرا زندگی تنها صلح، شادی و خوشی نیست. من می‌توانم و نباید چشمم را بر جنبه‌های تاریک زندگی ببندم. در این موقعیت لازم نیست تماشاگر بی‌تفاوت باقی بمانم، یا صرفاً نظاره‌گر باشم. می‌توانم تحت تأثیر قرار بگیرم، به حرکت درآیم، شاید حتی متأثر شوم. می‌توانم اشک بریزم، ضعف نشان دهم، در ظاهر درمانده و بدون راهنمایی جلوه کنم – هیچ کدام از این‌ها ننگ‌آور نیست، حتی اگر بسیاری این‌طور فکر کنند. عیسی نیز ضعیف بود، او رنج کشید و در پایان ظاهراً حتی شکست خورد. این ممکن است ترس مرا از دآوری دیگران کاهش دهد. آنچه دیگران می‌گویند، در واقع برایم اهمیتی ندارد.

مردم زیاد حرف می‌زنند – حتی درباره او، درباره عیسی رنج‌کشیده نیز بسیار و حتی بد صحبت کرده‌اند.

شرکت در رنج او همچنین می‌تواند به این معنا باشد که مانند او از ضعیفان و محرومان حمایت کنم، برای کسانی که به کمک نیاز دارند و هیچ حامی‌ای ندارند، قدرتمند باشم. در این مسیر نیازی نیست جهان را نجات دهم – این کار را او پیش‌تر انجام داده است. اما در ارتباط با او می‌توانم در جایی که کمک لازم و ممکن است، اقدام کنم.

و سومین چیزی که برای پولس واقعاً مهم است: «اگر با عیسی مسیح مرتبط باشم، در مرگ باقی نخواهم ماند، بلکه مانند او رستاخیز خواهم یافت.»

پس لازم نیست همیشه به هر قیمتی حق داشته باشم و نظر خود را به کرسی بنشانم. یک شکست به معنی پایان همه چیز نیست. خدا زندگی تازه می‌بخشد، حتی اگر نگران باشم که حالا همه چیز را از دست داده‌ام.

من نباید از زیان دیدن بترسم. به نظر من، این ترس کسانی را که به نظر قوی می‌آیند، ضعیف می‌کند. اغلب همین ترس من است که دیگران را قوی می‌سازد. این ترس من را نگران، دودل و ضعیف می‌کند. اگر لازم نباشد از مسخره شدن یا شکست خوردن بترسم، می‌توانم بگویم چه چیزی درست است و چه چیزی برایم مهم است. و اغلب همین کافی است. سپس همراهانی پیدا می‌شوند و می‌توان آغاز کرد به تغییر آنچه نباید به همان شکل باقی بماند.

کسی که خود را با عیسی مسیح مرتبط می‌داند، در مرگ نیز به او شبیه خواهد بود، پولس می‌نویسد. او نباید از مرگ بترسد. نه اینکه مرگ خود یک کار قهرمانانه شود؛ خود عیسی هم لرزید و ناامید شد. اما مرگ دردناک او پایان کار نبود. و مرگ من هم پایان کار من نخواهد بود، بلکه ورودی به زندگی جدید در کنار خدا خواهد بود. به این شکل – اینگونه من ایمان دارم و امید دارم – مرگ برای انسان آسان تر می‌شود.

مرتبط بودن با عیسی مسیح – همین است که در زندگی اهمیت دارد و در نهایت سود به همراه دارد. در این مسیر لازم نیست چیزی را نادیده بگیرم، از آن فرار کنم یا سرکوبش کنم. لازم نیست برای سهم خود از زندگی با تمام قدرت بجنگم – حتی اگر به ضرر دیگران باشد. بلکه می‌توانم زندگی را با تمام غنای آن، با بالا و پایین‌هایش تجربه کنم و در همه چیز در خدا آرامش و امنیت داشته باشم. آمین.